

خاطره ای از شهید محمد شالیکار

از زبان شهید محمود رادمهر که در جمع بچه های خان طومان تعریف کرد!

«خان طومان» در جنوب غربی «حلب» قرار داشت. فروردین ۱۳۹۵ بود. شاید اولین بهاری بود که در خاک کشور دیگری، نفس می کشیدیم و عطر شکوفه های تازمُرُسته اش را پلک به پلک زندگی می کردیم.

شب ها، در ساختمان دیدگاه که به «موقعیت بصیر ۲» معروف بود، تا دیروقت می نشستیم و با بچه ها منطقه را دید می زدیم. شهید محمود رادمهر هم در این ساختمان، با ما بود و تا صبح بیدار می ماند. بعد از شام می آمد و همراه خودش چند بسته آجیل هم می آورد و اینطوری، با همین سادگی و بی آلایشی مهمان نوازی می کرد. یکی از شب ها، که گپ می زدیم، شهید محمود خاطره ای از زبان شهید محمد شالیکار تعریف کرد، گفت:

شب عملیات بود. به هرکسی سلاحی می دادند، آن شب به من کلاش دادند ولی به اصغر پسر عمویم تیربار دادند. خیلی ناراحت شده بودم، شکایتم را ابراز کردم، آنها هم جواب دادند:

- چون تو قَدّت کوتاهه بهت تیربار ندادیم!

اصغر شالیکار که آنجا ایستاده بود و گوش می داد زد زیر خنده. اصغر راه افتاد و من هم پشت سرش، رفتیم سمت سه راه، که یکهو اصغر تیر خورد و افتاد! اینجا بهترین فرصت بود که تیربارش را بگیرم. تیربار را برداشتم و به حرکت ادامه دادم تا به سنگری رسیدیم. نشستیم. چند لحظه بعد متوجه شدم خاک بالای سنگر می ریزد روی سرم. صدای «دینگ دینگ» می آید. کمی که سر چرخاندم متوجه شدم تک تیرانداز دشمن دارد مرا می زند. دوستانم که همان لحظات از آنجا رد می شدند می گفتند:

«محمد مواظب خودت باش»

یک لحظه غیرتی شدم، گفتم: «الآن بهش نشون میدم» تا بلند شدم که تک تیرانداز را بزخم، افتادم. افتادم داخل سنگر، به حالت سجده! روح از بدنم جدا شده بود. بالا می رفتم. احساس سبکی خاصی داشتم. تازه داشتم می فهمیدم که چه اتفاقی برایم افتاده. تک تیرانداز مرا زده بود و من شهید شده بودم.

از بالا داشتم می دیدم، خاکریزها را، سنگرها را، نیروهای خودمان را، نیروهای دشمن را. انکار از قبل می دانستم چه اتفاقی می خواهد بیافتد. یکی که داشت از سمت دشمن شلیک می کرد را می دیدم، به دوست خودم می گفتم:

«آهای فلانی مواظب باش! داره تو رو می زنه!»

اگر کسی با صدای شلیک خمپاره ای جا می خورد و سنگر می گرفت می خندیدم و می گفتم:

«اون که نمی خواد تو رو بزنه، چرا ترسیدی؟!»

کمی به اطراف نگاه کردم. در گوشه ای از آسمان متوجه شدم چند نفر حلقه زده و نشسته اند. یک جای خالی آنجا بود. رفتم جلو. دیدم دوستان شهیدم آنجا بودند. همه شان از بچه های مازندران بودند. یکی از آنها محمدعلی معصومیان، دوست صمیمی و قدیمی ام بود. همدیگر را که دیدیم خندیدیم. او هم مرا شناخته بود. بلند شد و جلو آمد. گفتم:

ادامه ...

- محمدعلی اینجا چه کار می کنی؟

گفت: خدا به شهدا اجازه میده که در عملیات ها شرکت کنند و به رزمنده ها کمک کنند.

در همین حین متوجه یک دسته از فرشته ها شدم که پودری بر سر دشمنان می ریختند، چیزی شبیه گرد و خاک بود. از محمدعلی پرسیدم:

- اینها چیه ؟

گفت: این گردی که ملائکه می ریزن سه کار می کنه: اول این که تعداد نفرات دشمن رو در چشم رزمنده های اسلام کم نشون می ده، دوم این که تعداد رزمنده ها رو در چشم دشمن زیاد نشون میده، سوم این که یه ترسی از نیروهای اسلام تو دل دشمن می اندازه.

کمی بعد فرشته های دیگری را دیدم که با دست به سمتی اشاره می کردند. دوباره از محمدعلی پرسیدم:

- اینها چه کار دارن می کنن؟

گفت: هر زمان که رزمنده ها موقع شلیک گلوله اسم اهل بیت رو می برن و یا حسین و یا فاطمه و یا الله می گن این ملائکه موظفند اون گلوله ها رو به هدف بزنند.

بعد نگاهی به محمدعلی کردم، نگاهم پر از دلتنگی و حرف های نگفته بود، پرسیدم:

- محمدعلی تو حلقه ی دوستانت جایی برای من هم هست؟

گفت: آره، ولی الان وقتش نیست، تو باید برگردی به دنیا ولی سی سال دیگه میای پیش ما.

همان لحظه من برگشتم به جسم خودم، وقتی به هوش آمدم در بیمارستان بودم و چهار ماه بود که از مجروحیتم می گذشت. حالا سی سال از آن روز گذشته و من می دانم در این عملیات شهید می شوم.

هنوز لحظه به لحظه ی آن پرواز را به یاد دارم و همه ی این سال ها با شیرینی آن لحظات زندگی کرده ام، آن کیف را با هیچ لذت و متاعی در دنیا عوض نمی کنم. حاضرم تمام سرمایه ام را بدهم، و در عوض آن شیرینی را دوباره احساس کنم.»

شهید محمود رادمهر که بر قرائت آیات قرآن مسلط بود هر شب چند آیه از جهاد را برایمان تفسیر می کرد. وقتی حاج محمد این خاطره و تجربه را برای ما تعریف کرد، رادمهر آیه ای را برایمان تلاوت کرد که حرف های حاج محمد را تأیید می کرد، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵ سوره ی آل عمران که می فرماید:

در جهاد، توسط ملائکه «منزلین» شما را یاری می کنم، مثل آن گرد و خاکی که روی سر دشمن ریخته می شد. و ملائکه ای به نام «مسمومین» فرشتگانی هستند که در نشانه گیری ها به رزمندگان اسلام کمک می رسانند.

علی اصغر داداشی ۱۵/۳/۱۳۹۵